نقدنظر
شماره پنجم
اسفند ۱۴۰۴
۱۸

وقتی زیبایی، هویت و خوانایی را قربانی می‌کند
نقدی بر رویکردهای معاصر زیباسازی در شهر تهران

محمدرضا مهربانی گلزار
عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).

چکیده
ارتقای کیفیت بصری محیط‌های شهری از طریق مداخلات هنری، راهکاری بنیادین جهت ممانعت از گسست میان زیبایی‌شناسی و کالبد شهر است. زیباسازی نه صرفاً به مثابه تزئین، بلکه به عنوان مفهومی عام و فراگیر در تمامی فعالیت‌های کالبدی شهر نقش‌آفرینی می‌کند. با این حال، تقلیل مفهوم زیباسازی به آرایه‌های بصریِ فاقد زمینه، بدون در نظر گرفتن «روح مکان» و «هویت بومی»، چالش‌هایی جدی در ادراک شهروندان ایجاد می‌نماید. پژوهش حاضر با رویکردی انتقادی و با بهره‌گیری از روش مشاهده میدانی، به ارزیابی اقدامات دو دهه اخیر سازمان زیباسازی شهر تهران، به ویژه در دو حوزه «آرام‌سازی و ساماندهی جدارها» و «نورپردازی شبانه» پرداخته است. ارزیابی این مداخلات بر پایه دو چارچوب نظری معاصر و پذیرفته‌شده در ادبیات طراحی شهری صورت می‌گیرد: نظریه خوانایی شهر لینچ و اصول محیط‌های پاسخده بنتلی. بر اساس این معیارها، مداخلات همگن‌ساز در تابلوهای اصناف با حذف کدهای نشانه‌شناختی، خوانایی عملکردی را مخدوش کرده و نورپردازی‌های نامتناسب با شأن مکان، به جای تقویت روح مکان، موجب اغتشاش در تجربه زیبایی‌شناختی شهروند شده‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که مداخلات همگن‌ساز و دستوری در تابلوهای اصناف و نورپردازی‌های نامتناسب با شأن مکان، اگرچه با هدف زیبایی بصری صورت گرفته، اما منجر به کاهش «خوانایی» محیط و تضعیف «هویت عملکردی» فضاها شده است. همچنین، فضای شهریِ آراسته اما تهی از معنا و هویت، در ایجاد «حس تعلق» ناکام بوده و رویکردهای غیرمنعطف فعلی، مشارکت شهروندان را تقلیل داده است. لذا گذار از زیباسازی صوری به زیباسازی معناگرا و زمینه‌مند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای مدیریت شهری تهران محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: زیباسازی شهری، زیبایی‌شناسی، هویت، خوانایی، حس تعلق.

Email : mehrabani777@yahoo.com
نشریه مکتب نقدنظر، ۱ (۵): ۲۹ ـ ۱۸ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۱۰

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

آیا مداخلات زیباسازی در تهران توانسته‌اند فضایی هویت‌مند و خوانا خلق کنند یا صرفاً به تولید صحنه‌آرایی‌های سطحی و گسسته از زمینه بسنده کرده‌اند؟

مقدمه

در دهه‌های اخیر، تسریع روند شهرنشینی و غلبهٔ کمیت بر کیفیت در توسعه کالبدی، چالش‌های عدیده‌ای را فراروی مدیریت شهری قرار داده است. در این راستا، «کیفیت محیطی» به عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی در ادبیات طراحی شهری مطرح گردیده است (Carmona et al., 2010). نهادهای متولی شهر با تأسیس سازمان‌های تخصصی نظیر سازمان زیباسازی، کوشیده‌اند تا از طریق هنر شهری و پیرایش محیطی، بر این چالش‌ها فائق آیند. با این وجود، شواهد تجربی در کلان‌شهر تهران نشان می‌دهد که تمرکز صرف بر زیبایی‌شناسی صوری[1] و غفلت از ابعاد معنایی و ادراکی، نه تنها ارتقای کیفیت فضا را تضمین نکرده، بلکه در مواردی به اغتشاش در «تصویر ذهنی» شهروندان و کاهش خوانایی فضا منجر شده است.

هنرهای شهری به عنوان طیف وسیعی از مداخلات شامل دیوارنگاری، مبلمان شهری، نورپردازی و گرافیک محیطی، ابزاری قدرتمند برای بازآفرینی هویت شهری محسوب می‌شوند. با این حال، کارکرد این هنرها تنها زمانی محقق می‌شود که در تعاملی دیالکتیک با بستر اجتماعی و کالبدی شهر قرار گیرند (پاکزاد، ۱۳۸۵). مسئله پژوهش حاضر، واکاوی این شکاف میان «زیباسازی کالبدی» و «معنای محیطی» است. پرسش بنیادین این است که آیا مداخلات زیباسازی در تهران توانسته‌اند فضایی هویت‌مند و خوانا خلق کنند یا صرفاً به تولید صحنه‌آرایی‌های سطحی و گسسته از زمینه بسنده کرده‌اند؟

مبانی نظری: زیبایی‌شناسی، هویت و معنا در شهر

● ضرورت و ماهیت زیبایی در شهر

زیبایی یکی از نیازهای سلسله‌مراتبی انسان و مؤلفه‌ای حیاتی در سلامت روان شهروندان است. شهر به عنوان ظرف زندگی جمعی، باید قادر باشد سطوح مختلف زیبایی (حسی، عقلی و نمادین) را منعکس نماید. راپاپورت (۱۹۹۰) معتقد است که محیط شهری نه تنها باید پاسخگوی نیازهای عملکردی باشد، بلکه باید به عنوان یک سیستم ارتباطی غیرکلامی، معانی فرهنگی و هویتی را به کاربران منتقل کند (Rapoport, 1990). اگر زیبایی شهر تنها به آرایه‌های بصری محدود شود و فاقد عمق معنایی باشد، در ایجاد «حس مکان[2]» ناکام خواهد ماند.

زیبایی‌شناسی صرفاً به فرم و رنگ محدود نمی‌شود. زیبایی در شهر، باید قادر باشد علاوه بر حواس ظاهری، سطوح روانی و معنوی ادراک انسان را نیز درگیر کند. در این چارچوب، تقلید از الگوهای بیگانه یا تکرار عناصر تزئینی مشابه در مکان‌های مختلف، نه‌تنها به ارتقای کیفیت فضایی نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند بحران هویت و احساس ازخودبیگانگی را تشدید کند.

1. Formal Aesthetics
2. Sense of Place

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

● هویت مکان و خوانایی

هویت شهری، پدیده‌ای انتزاعی و مجزا نیست، بلکه برآیندی از تعامل میان کالبد، فعالیت و تصورات شهروندان است. لینچ (۱۹۶۰) خوانایی را به عنوان یکی از ویژگی‌های کلیدی شهر خوب معرفی می‌کند؛ به این معنا که اجزای شهر باید قابل شناسایی بوده و در یک الگوی منسجم ذهنی قرار گیرند. لینچ تصریح می‌کند که تصویر ذهنی شهروند از شهر از پنج عنصر بنیادین ساخته می‌شود: مسیرها، لبه‌ها، نواحی، گره‌ها و نشانه‌ها. تشخص و تمایز هر یک از این عناصر، شرط ضروری خوانایی است. از این منظر، تابلوی یک کسب‌وکار نه یک عنصر تزئینی، بلکه یک «نشانه[3]» در مقیاس خرد است که به کاربر در ساختن تصویر ذهنی از محیط کمک می‌کند؛ عنصری که وقتی از هویت بصری خود تهی شود، نقش راهنمایی و معنابخشی خود را از دست می‌دهد (Lynch, 1960). زمانی که مداخلات زیباسازی بدون توجه به ویژگی‌های منحصربه‌فرد هر مکان و به صورت یکسان‌سازی شده اعمال می‌شوند، تمایزات فضایی از بین رفته و شهر دچار «بی‌مکانی[4]» می‌شود (Relph, 1976).

همچنین بنتلی و همکاران (۱۹۸۵) در چارچوب «محیط‌های پاسخده»، هفت ویژگی را برای محیط شهری باکیفیت تعریف می‌کنند که دو ویژگی «خوانایی[5]» و «غنای حسی[6]» مستقیماً با موضوع این پژوهش در ارتباط‌اند. خوانایی به معنای آن است که محیط بتواند تصویر ذهنی روشنی از ساختار خود به کاربر منتقل کند، و غنای حسی به معنای ارائه سطوح مختلفی از اطلاعات است که تجربه ادراکی را عمق می‌بخشند. این دو ویژگی، معیارهای محکمی هستند که با ارجاع به آن‌ها می‌توان اقدامات سازمان زیباسازی را سنجید.

یک مثال بارز از غلبه هویت بر زیبایی صوری، بافت شهری کاتماندو پایتخت کشور نپال است (تصویر ۱). در این شهر، تراکم کابل‌های برق اگرچه از منظر زیبایی‌شناسی مدرن نوعی اغتشاش محسوب می‌شود، اما به بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت بومی و تصویر ذهنی آن مکان تبدیل شده



تصویر ۱: هویت شهری کاتماندو با حجم زیاد کابل‌های برق، گره خورده است. (istockphoto.com)

3. Landmark
4. Placelessness
5. Legibility
6. Perceptual Richness

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

است. این امر مؤید آن است که نظم بصری به تنهایی تضمین‌کننده هویت نیست و گاهی برعکس، بی نظمی به عنوان یک ویژگی هویتی مکان در خاطر شهروندان ثبت می شود. در مقابل، کپی‌برداری ناشیانه از الگوهای غربی، مانند اجرای پوشش‌های چتری رنگی (تصویر ۲) که در شهرهای مختلف -از شهر آویرو در کشور پرتغال تا تهران و حتی شهرهای کوچک مانند ابهر- بدون توجه به اقلیم و زمینه فرهنگی تکرار می‌شود، مصداق بارز «کالاشدگی فضا» است. چنین رویکردی با نادیده گرفتن «شأن مکان»، خوانایی را مخدوش کرده و فضا را به کالایی تکرارپذیر و فاقد اصالت بدل می‌سازد.

تحلیل انتقادی اقدامات زیباسازی در تهران

سازمان زیباسازی شهر تهران با هدف تسهیل تعاملات اجتماعی و تحکیم هویت کالبدی و اجتماعی فعالیت می‌کند. بر اساس اطلاعات مندرج در وبگاه رسمی، سازمان زیباسازی شهر تهران نهادی تخصصی و وابسته به شهرداری تهران است که مسئولیت راهبری، نظارت و ارتقای کیفیت سیما و منظر شهری پایتخت را بر عهده دارد. اهداف کلان این سازمان شامل ساماندهی گرافیک و مبلمان شهری، پیرایش فضاهای عمومی، و احیای هویت کالبدی با رویکردی ایرانی- اسلامی جهت افزایش نشاط اجتماعی و بهبود کیفیت زندگی شهروندان



تصویر ۲: پوشش چتری در یک خیابان باید متناسب با شان مکان باشد تا منجر به «کالاشدگی فضا» نشود. خیابان چترهای رنگی،شهر آویرو، پرتغال (upwordmichigan.com)

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]

[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

است (Zibasazi.ir). این اهداف به‌روشنی دلالت بر تعهد رسمی سازمان به حفظ هویت و ارتقای کیفیت تجربه شهروند دارند. با این حال، چنان‌که در ادامه نشان داده خواهد شد، خروجی‌های اجرایی در تعارضی آشکار با همین اهداف مصوب قرار دارند؛ تعارضی که وقتی در برابر معیارهای لینچ و بنتلی سنجیده می‌شود، ماهیتی سیستماتیک و ساختاری می‌یابد. بررسی میدانی اقدامات دو دهه اخیر، تناقضاتی را میان اهداف مصوب و خروجی‌های اجرایی آشکار می‌سازد. واکاوی تعاریف ارائه شده در وبگاه رسمی سازمان، حاکی از غفلت سیستماتیک از «منظر حسی[۷]» و ابعاد غیربصری ادراک محیط، از جمله مؤلفه‌های شنیداری[۸] است؛ چرا که این عناصر فاقد نمود کالبدی صلب یا کارکرد فیزیکی مشهود هستند. تداوم این رویکرد تقلیل‌گرا که مفهوم زیبایی‌شناسی را صرفاً در ساحت بصری و الزامات عملکردی محصور می‌سازد، پیامدهای اجتناب‌ناپذیری بر کیفیت محصول نهایی داشته و غنای تجربه زیسته در فضاهای شهری را به شدت تنزل می‌دهد.

یکسان‌سازی تابلوها: تقلیل‌گرایی در نشانه‌شناسی شهری

پیش از ارزیابی انتقادی، لازم است جایگاه تابلوی کسب‌وکار در فرایند ادراک زیبایی‌شناختی و تجربه شهروند تبیین شود. تابلو در محیط شهری، در مقیاس خرد، همان کارکردی را دارد که لینچ برای «نشانه[۹]» در مقیاس کلان تعریف می‌کند: عنصری که به واسطه تشخص بصری‌اش، به کاربر کمک می‌کند موقعیت خود را در فضا بشناسد، مقصد خود را بیابد و تصویر ذهنی منسجمی از محیط بسازد. افزون بر این، تابلو در نظام نشانه‌شناسی شهری یک «کد ارتباطی» است که اطلاعاتی فراتر از نام کسب‌وکار را منتقل می‌کند: ماهیت عملکردی فضا، سطح اقتصادی بازار، هویت فرهنگی محله و حتی تاریخچه شکل‌گیری آن بافت. از این منظر، تابلو نه یک «زائده بصری»، بلکه لایه‌ای از معنا در نظام ارتباطی غیرکلامی شهر است (Rapoport, 1990) . با این جایگاه است که می‌توان اقدام همگن‌سازی تابلوها را ارزیابی کرد.

پروژه‌های آرام‌سازی جاده‌ها و حذف زوائد بصری در محورهای میدان انقلاب و حوالی میدان بهارستان تهران (تصاویر ۳ و ۴)، با رویکرد «همگن‌سازی[۱۰]» تابلوهای اصناف اجرا شده است. اگرچه حذف آلودگی‌های بصری اقدامی مثبت ارزیابی می‌شود، اما یکسان‌سازی افراطی فرم، رنگ و فونت تابلوها، منجر به حذف «کدهای نشانه‌شناختی[۱۱]» کاربری‌ها شده است.

وقتی تابلوی یک کتاب‌فروشی در خیابان انقلاب از نظر شکل، رنگ و فونت با تابلوی یک اغذیه‌فروشی مجاور آن یکسان باشد، آن نشانه‌ای که باید راهنمای ذهنی شهروند در ساختن تصویر از محیط باشد، از محتوا تهی شده است. بر اساس نظریه لینچ، شهروند در فرایند خوانش شهر به «تمایز» تکیه می‌کند؛ وقتی تمایز از بین برود، تصویر ذهنی مخدوش می‌شود و محیط ناخوانا می‌گردد. به بیان دیگر، آنچه سازمان زیباسازی «نظم‌بخشی» می‌نامد، از منظر لینچ چیزی جز «محو کردن نشانه‌ها» نیست. بنتلی و همکاران (۱۹۸۵) در اصول محیط‌های پاسخده، بر اهمیت تنوع و خوانایی

زیباسازی در تهران عمدتاً از رویکردی «صرفا بصری»، «غیرمنعطف» و «بالا به پایین» پیروی می‌کند. این رویکرد غالب که می‌توان آن را مصداق بارزی از «زیباسازی دستوری» قلمداد کرد، با اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرا و تک‌سویه، تکثرگرایی فرهنگی و لایه‌های معنایی متنوع شهر را نادیده می‌انگارد. در این فرایند، نظام مدیریت شهری با حذف عامدانه یا سهوی «مشارکت اجتماعی» و نادیده گرفتن «عاملیت شهروندان» در شکل‌دهی به محیط زیست‌شان، در پی تحمیل یک نظم هندسی و مکانیکی صُلب بر پیکره زنده و ارگانیسم پویای شهر است.

7.Sensory Landscape
8.Soundscape
9.Landmark
10.Homogenization
11.Semiotic Codes

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]



تصویر ۳: فقدان خوانایی کاربری‌ها برای شهروندان در طرح ساماندهی تابلوها و حذف زوائد در نزدیکی میدان انقلاب، تهران؛ ماخذ: نگارنده

تأکید دارند. آن‌ها صریحاً بیان می‌کنند که غنای حسی[۱۲] مستلزم آن است که محیط در سطوح مختلف اطلاعات ارائه دهد؛ اطلاعاتی که هم در نگاه اول و هم در مواجهه‌های بعدی، لایه‌های جدیدی از معنا را آشکار کنند. یکسان‌سازی دستوری، دقیقاً این سطوح اطلاعاتی را حذف کرده و محیط را از «غنای حسی» تهی می‌سازد. یکسان‌سازی دستوری، محیط را برای ناظر گنگ کرده و سرزندگی ناشی از تنوع فعالیت‌ها را در پسِ نقابی از نظم مصنوعی پنهان می‌کند. علاوه بر این، عدم هماهنگی میان پیمانکاران مختلفِ در قطعات مختلف یک خیابان (مانند حدفاصل چهارراه ولیعصر تا میدان انقلاب)، منجر به ایجاد چندگانگی در سبک تابلوها شده که خود نوعی اغتشاش بصری جدید است.

شواهد میدانی حاکی از تکرارپذیری و بازتولید این الگوی مداخله در سایر گره‌های مهم شهری، نظیر محدوده میدان بهارستان است (تصویر ۴). به نظر می‌رسد آسیب‌های بصری و عملکردیِ شناسایی‌شده در محور انقلاب، در حال تعمیم و تبدیل شدن به یک رویه غالب در نظام مدیریت شهری هستند. این تکرار نگران‌کننده است؛ زیرا نشان می‌دهد که ناکارآمدی رویکرد، نه از ضعف اجرا، بلکه از نقص در مبانی نظری راهنمای سازمان زیباسازی ناشی می‌شود. اگر معیار ارزیابی، خوانایی یا غنای حسی بر اساس چهارچوب لینچ و بنتلی بود، تکرار چنین الگویی ممکن نبود. چالش بنیادین و نگران‌کننده در این میان، جایگاه تهران به عنوان «الگوی مرجع[۱۳]» است؛ امری که خطر تقلید غیرنقادانه و تسری این رویکرد تقلیل‌گرا را به سایر شهرهای کشور به شدت افزایش می‌دهد.

نورپردازی شهری: اغتشاش در منظر شبانه

در ابتدا، باید جایگاه نور را در فرایند ادراک زیبایی‌شناختی و تجربه شهروند تبیین کرد. نور در محیط شهری، نه صرفاً ابزاری برای دیدن، بلکه عنصری فعال در ساختن تجربه مکان است. از منظر روانشناسی محیط، کیفیت نور (شدت، رنگ، جهت و پویایی آن) مستقیماً بر حالات عاطفی، سطح برانگیختگی و احساس امنیت مخاطب تأثیر می‌گذارد. نور همچنین در نظام خوانایی لینچ (۱۹۶۰)، نقش تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده تمایز عناصر شهری را دارد: نورپردازی مناسب می‌تواند سلسله‌مراتب عناصر را تأکید کند و خوانایی شبانه را ارتقا دهد، اما

12.Perceptual Richness
13.Reference Model

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]



تصویر ۴: عدم خوانایی در طرح ساماندهی تابلوها و حذف زوائد در میدان بهارستان، تهران؛ ماخذ: نگارنده

نورپردازی نامناسب می‌تواند همه عناصر را در هم ادغام کرده و تصویر ذهنی شهروند را در شب کاملاً مخدوش سازد. افزون بر این، بنتلی تأکید می‌کند که غنای حسی در محیط شبانه، مستلزم آن است که نور، لایه‌های اطلاعاتی معنادار درباره هویت مکان منتقل کند، نه آنکه با تحریک بیش از حد، همه اطلاعات را خنثی سازد. با این چارچوب، می‌توان اقدامات نورپردازی سازمان زیباسازی را ارزیابی کرد.

نورپردازی به عنوان ابزاری برای تأکید بر هویت معماری و خلق فضای شبانه، در پروژه‌هایی نظیر خیابان ولیعصر و اراضی عباس‌آباد (تصاویر ۵ و ۶) مورد نقد جدی است.

منظر شبانه شهری[14] به عنوان یک بُعد مهم از زیست شهری، فراتر از صرفِ تأمین روشنایی، با اهداف امنیت، ایمنی و عملکردی است؛ بلکه ابزاری استراتژیک جهت بازتعریف هویت شهر و تداوم حیات مدنی در چرخه ۲۴ ساعته محسوب می‌شود. در پارادایم‌های نوین منظر شهری، نورپردازی مطلوب باید واجد «سلسله‌مراتب بصری» باشد تا ضمن ارتقای خوانایی و تسهیل جهت‌یابی[15]، با تأکید گزینشی بر نشانه‌ها و گره‌های شهری، ساختار ذهنی منسجمی را برای ناظر خلق نماید. گذار از رویکرد کمی‌گرا (تأمین لوکس نوری) به رویکرد کیفی، مستلزم درک نور به عنوان «عنصر منظرین» است که توانایی تغییر اتمسفر مکان و برانگیختن پاسخ‌های عاطفی را داراست. از این‌رو، هرگونه مداخله نوری باید با رعایت اصول «بوم‌شناسی نور» و پرهیز از آلودگی نوری و خیرگی[16]، در خدمت تقویت «روح مکان» باشد، نه آنکه با ایجاد جلوه‌های نمایشی کاذب، موجب کژنمایی واقعیت کالبدی و اغتشاش در سیمای شبانه گردد.

● خیابان ولیعصر

خیابان ولیعصر در نظام خوانایی لینچ، همزمان واجد چند عنصر کلیدی است: یک «مسیر»

14.Urban Nightscape
15. Wayfinding
16. Glare

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]



تصویر ۵: نورپردازی خیابان ولیعصر تهران. استفاده از نورهای رنگی اشباع شده مانند بنفش یا قرمز جلوه‌ای غیرطبیعی و ناسازگار با هویت تاریخی و اکولوژیکی خیابان ایجاد کرده است.



تصویر ۶: نورپردازی‌های هیجانی مناسب فضاهای تفریحی خاص است و هر مکان شهری مناسب این شیوه نورپردازی نیست. پل طبیعت، اراضی عباس آباد، تهران؛ (tehranpicture.ir)

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]

[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

تاریخـی بـا طـول اسـتثنایی، یـک «ناحیـه» بـا هویـت اکولوژیـک منحصربه‌فـرد و مجموعـه‌ای از «نشـانه‌ها» کـه همـه آن‌هـا در پیونـد بـا حضـور درختـان کهنسـال چنـار معنـا می‌یابنـد. ایـن درختـان، عنصـر هویت‌سـاز اصلـی ایـن محـور هسـتند و تجربـه زیبایی‌شـناختی شـهروند از ایـن خیابـان، در درجـه اول از تعامـل بـا ایـن عنصـر طبیعـی شـکل می‌گیـرد: سـایه، بافـت پوسـت درخـت، تناسـب عمـودی تنه‌هـا و رنـگ طبیعـی برگ‌هـا در نـور روز. معیـار ارزیابـی نورپـردازی شـبانه ایـن محـور، بنابرایـن روشـن اسـت: آیـا نـور، ایـن تجربـه را در شـب تـداوم می‌بخشـد و هویـت اکولوژیـک محـور را تقویـت می‌کنـد؟

به‌کارگیـری نورهـای رنگـی بـا اشـباع بـالا [17] نظیـر طیف‌هـای بنفـش و قرمـز و تابانـدن آن‌هـا بـا زاویـه معکـوس[18] بـر بدنـه درختـان کهنسـال چنـار، مصـداق بـارز کژنمایـی در ادراک طبیعـت و اغتشـاش در سـیمای شـبانه اسـت. ایـن شـیوه نورپـردازی بـا ایجـاد سایه‌روشـن‌های غیرطبیعـی و معکـوس کـردن منطـق ادراکـی تابـش نـور در طبیعـت (کـه همـواره از منبـع بـالا اسـت)، جلـوه‌ای «دلهـره‌آور[19]» و وهم‌آلـود خلـق کـرده کـه تداعی‌گـر فضاهـای نمایشـی و هیجانـی کاذب اسـت تـا یـک فضـای فاخـر شـهری. بـر اسـاس معیارهـای بنتلـی(۱۹۸۵)، ایـن نورپـردازی نـه «غنـای حسـی» بلکـه «آشـفتگی حسـی» ایجـاد کـرده اسـت؛ زیـرا اطلاعاتـی کـه منتقـل می‌کنـد نـه تنهـا لایه‌هـای معنایـی جدیـدی نمی‌افزایـد، بلکـه اطلاعـات موجـود (هویـت اکولوژیـک، اصالـت تاریخـی) را پنهـان می‌کنـد. چنیـن مداخلـه‌ای، بـا تحمیـل یـک لایـه مصنوعـی و بزک‌شـده بـر کالبـد طبیعـی، موجـب «کالایی‌شـدن[20]» عناصـر اکولوژیـک شـده و در تضـاد آشـکار بـا «اصالـت[21]» و هویـت تاریخـی خیابـان ولیعصـر بـه عنـوان میـراث طبیعـی و طولانی‌تریـن کریـدور سـبز خاورمیانـه قـرار دارد. در واقـع، ایـن رویکـرد بـه جـای آنکـه بـا اسـتفاده از طیف‌هـای نـوری گـرم و طبیعـی بـر وقـار، قدمـت و بافـت ارگانیـک ایـن میـراث تأکیـد ورزد، بـا تقلیـل شـأن درختـان بـه ابژه‌هـای تزیینـی صحنـه، سـیمای شـبانه محـور را دچـار ابتـذال بصـری و گسسـت معنایـی کـرده اسـت.

● اراضی عباس‌آباد و پل طبیعت

پـل طبیعـت در نظـام خوانایـی لینـچ، یـک «گـره» شـهری اسـت: نقطـه‌ای کـه شـهروندان در آن از یک محـدوده بـه محـدوده دیگـر عبـور می‌کننـد و اغلـب بـه عنـوان مکانـی بـرای توقـف، تأمـل و تعامـل اجتماعـی عمـل می‌نمایـد. تجربـه زیبایی‌شـناختی در یـک گـره، مسـتلزم آن اسـت کـه محیـط بـه شـهروند فرصـت «حضـور» بدهـد؛ یعنـی محیـط بایـد آرام‌بخـش، قابـل تأمـل و دعوت‌کننـده بـه مانـدن باشـد. معیـار ارزیابـی نورپـردازی پـل طبیعـت از ایـن منظـر روشـن اسـت: آیـا نورپـردازی، فضایـی بـرای حضـور و تعامـل اجتماعـی فراهـم می‌کنـد؟

بهره‌گیـری افراطـی و فاقـد سـناریوی مشـخص از سـامانه‌های نورپـردازی دینامیـک[22] کـه بـا نوسـانات سـریع فـاز، تغییـرات آنـی طیف‌هـای رنگـی و رقـص نورهـای ناموزون همـراه اسـت، منجـر بـه شـکل‌گیری پدیـده‌ای آسـیب‌زا تحـت عنـوان «اغتشـاش رنگـی[23]» در سـیمای شـبانه شـده اسـت. از منظـر روانشناسـی محیـط، ایـن حجـم از محرک‌هـای بصـری متغیـر بـا فرکانـس بـالا، فراتـر از آسـتانه آسـایش بصـری ناظـر بـوده و بـه جـای القـای حـس سـکون و امنیـت روانـی، موجـب «سـربار ادراکـی[24]» و تحریـکات عصبـی ناخوشـایند می‌گـردد. بنتلـی، میـان «غنـای حسـی» مثبـت (کـه کاربـر را بـه کاوش و مانـدن دعـوت می‌کنـد) و «اشـباع حسـی» منفـی (کـه کاربـر را دچـار خسـتگی و گریـز می‌کنـد) تمایـز می‌گذارنـد. نورپـردازی دینامیـک پـل طبیعـت، بـه وضـوح در ردیـف دوم قـرار دارد؛ چـرا کـه بـه جـای غنابخشـیدن بـه تجربـه، آن را

17.Saturated Colors
18.Uplighting
19.Phantasmagoric
20.Commodification
21.Authenticity
22.Dynamic Lighting
23. Chromatic Chaos
24.Perceptual Overload

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

بی‌معنا و تهی می‌کند. این اغتشاشات نوری، تمرکز ذهنی شهروندان را مختل کرده و فضای شهری را که باید بستری برای آرامش و تعاملات اجتماعی پایدار باشد، به محیطی تنش‌زا و اضطراب‌آور تبدیل می‌کند.

علاوه بر پیامدهای روانی، تداوم و عادی‌سازی این الگوی مداخله، تبعات مخرب و بلندمدتی بر «فرهنگ بصری» جامعه دارد. مواجهه مستمر شهروندان با جلوه‌های نوری هیجانی، سطحی و فاقد هارمونی (نظیر نورپردازی‌های سبک دیسکویی در فضاهای فاخر شهری)، به تدریج منجر به فرسایش «سواد بصری[۲۵]» و تنزل «ذائقه زیبایی‌شناختی عمومی[۲۶]» می‌شود. این رویکرد مبتنی بر «کیتچ[۲۷]» یا الگوهای نازل و پرزرق و برق، با تقلیل معماری و شهرسازی به یک «ابژه نمایشی» صرف، ارزش‌های اصیل هنری نظیر تناسب، تعادل و سلسله‌مراتب را در ذهن ناظر بی‌اعتبار کرده و سلیقه عمومی را به سمت پسندِ زیبایی‌های زرق‌وبرق‌دار اما تهی از معنا سوق می‌دهد. در نهایت، چنین نورپردازی‌هایی نه تنها کیفیت فضا را ارتقاء نمی‌بخشند، بلکه به مثابه نوعی «آلودگی نوری»، خوانایی و تشخص بافت شهر را در پس پرده‌ای از آشفتگی پنهان می‌سازند.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل اقدامات صورت گرفته نشان می‌دهد که زیباسازی در تهران عمدتاً از رویکردی «صرفا بصری»، «غیرمنعطف» و «بالا به پایین» پیروی می‌کند. این رویکرد غالب که می‌توان آن را مصداق بارزی از «زیباسازی دستوری» قلمداد کرد، با اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرا و تک‌سویه، تکثرگرایی فرهنگی و لایه‌های معنایی متنوع شهر را نادیده می‌انگارد. در این فرایند، نظام مدیریت شهری با حذف عامدانه یا سهوی «مشارکت اجتماعی» و نادیده گرفتن «عاملیت شهروندان[۲۸]» در شکل‌دهی به محیط زیست‌شان، در پی تحمیل یک نظم هندسی و مکانیکی صُلب بر پیکره زنده و ارگانیسم پویای شهر است. چنین نگرشی، با انکار ماهیت خودانگیخته و تدریجی شکل‌گیری فضا، شهر را نه به مثابه یک «بستر اجتماعی تعاملی»، بلکه همچون ابژه‌ای کالبدی می‌پندارد که نیازمند اصلاحات فرمال و یکسان‌سازی‌های بصری است؛ امری که در نهایت به گسست پیوند میان شهروند و فضا و تضعیف حس تعلق منجر می‌شود.

رویکرد سازمان زیباسازی را می‌توان ذیل آنچه دبور (Debord, 1967) «جامعه نمایش» نامید، فهمید: زیبایی نه برای تجربه کردن، بلکه برای دیدن و نشان دادن خلق می‌شود. در این منطق، خیابانی که از پنجره اتومبیل یا در عکس زیبا به نظر می‌رسد، موفق است، حتی اگر تجربه زیستن در آن فقیر باشد.

این رویکرد، با مفهوم «زیبایی‌شناسی مشارکتی» برلینت (Berleant,1992) در تضاد مستقیم است. زیبایی واقعی محیطی، از درگیری چندحسی، کشف‌پذیری و حس تعلق زاده می‌شود، نه از انتظام بصری که از بیرون تحمیل شده است.

ریشه اصلی این ناکامی در منظر شهری تهران را می‌توان در غیاب یک چارچوب ارزیابی مبتنی بر نظریه‌های معاصر شناخت. اگر سازمان زیباسازی، نظریه خوانایی لینچ را به عنوان معیار سنجش مداخلات خود برمی‌گزید، می‌دانست که همگن‌سازی تابلوها، نشانه‌های خُردمقیاسی را که کاربر برای ساختن تصویر ذهنی از محیط به آن‌ها تکیه می‌کند، از میان

25.Visual Literacy
26.Public Aesthetic Taste
27.Kitsch
28.Citizens' Agency

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

می‌برد. اگر اصل «غنای حسی» بنتلی را معیار نورپردازی قرار می‌داد، می‌دانست که نور در خدمت افشای هویت مکان است، نه در خدمت پنهان کردن آن. هر دوی این نظریه‌ها آن‌قدر متواتر و پذیرفته‌شده در ادبیات جهانی منظر شهری هستند که نمی‌توان ناآشنایی با آن‌ها را توجیهی برای رویکرد جاری دانست.

۱. تقدم معنا بر زیبایی فرمال: فضای شهری زیبا اما فاقد هویت، برای شهروندان «بی‌معنا» است. مداخله کالبدی بدون لحاظ کردن مولفه های فرهنگی و معنایی، قادر به ایجاد حس تعلق[۲۹] نیست. تابلوی کسب‌وکار و درخت خیابانی، پیش از آنکه عناصری بصری باشند، حاملان معنا و هویت‌اند؛ و هرگونه مداخله‌ای که این بُعد را نادیده بگیرد، حتی اگر از منظر فرمال منسجم به نظر برسد، در آزمون تجربه زیبایی‌شناختی شهروند شکست می‌خورد.

۲. بحران خوانایی: یکسان‌سازی افراطی در گرافیک محیطی، اگرچه نظم ظاهری ایجاد می‌کند، اما با حذف نشانه‌های عملکردی، خوانایی شهر را کاهش داده و مسیریابی ذهنی شهروندان را مختل می‌سازد. این آسیب، مستقیماً با معیار خوانایی در نظریه لینچ در تعارض است و از آنجا که سازمان زیباسازی خود متعهد به ارتقای کیفیت محیط شهری است، این تعارض ماهیتی درونی دارد.

۳. شأن مکان: هر مداخله زیباسازی باید با روح مکان[۳۰] و کاربری آن سنخیت داشته باشد. نورپردازی باید پیش از اجرا، جایگاه مکان در نظام خوانایی شهر (مسیر، گره، نشانه یا ناحیه) را تشخیص دهد و طراحی خود را بر اساس تقویت همان هویت تنظیم کند، نه بر اساس یک استاندارد فرمال یکسان برای همه مکان‌ها. نورپردازی‌های هیجانی مناسب فضاهای تفریحی خاص است و تعمیم آن به فضاهای تاریخی یا طبیعی (مانند درختان خیابان ولیعصر یا پل طبیعت در اراضی عباس آباد تهران) خطایی راهبردی در طراحی شهری است.

در نهایت، پیشنهاد می‌شود سازمان زیباسازی ضمن بازنگری در رویکردهای فعلی، چارچوب‌های نظری پذیرفته شده ای چون نظریهٔ خوانایی لینچ و اصول محیط‌های پاسخده بنتلی را به عنوان معیارهای ارزیابی الزامی برای تمام پروژه‌های خود اتخاذ کند. افزون بر این، از مدل‌های «طراحی مشارکتی» بهره جسته و مداخلات خود را بر اساس مطالعات زمینه، نظرات ذینفعان محلی و احترام به هویت‌های خردمقیاس تنظیم نماید. زیبایی حقیقی شهر، نه در همگن‌سازی مصنوع، بلکه در هماهنگی میان کالبد، معنا و نیازهای واقعی شهروندان نهفته است.

29.Place Attachment
30.Genius Loci

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]
[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

منابع

ـ پاکزاد، جهانشاه. (۱۳۸۵). *مبانی نظری و فرآیند طراحی شهری*. تهران: انتشارات شهیدی.

ـ وبگاه سازمان زیباسازی شهر تهران. (۱۴۰۱) رجوع شده به http://zibasazi.ir

- Bentley, I., Alcock, A., Murrain, P., McGlynn, S., & Smith, G. (1985). *Responsive environments: A manual for designers.* Architectural Press.

- Berleant, A. (1992). *The Aesthetics of Environment.* Temple University Press.

- Carmona, M., Tiesdell, S., Heath, T., & Oc, T. (2010). *Public places-urban spaces: The dimensions of urban design.* Routledge.

- Debord, G. (1967). *La Société du spectacle.* Buchet-Chastel.

- Lynch, K. (1960). *The image of the city.* MIT press.

- Rapoport, A. (1990). *The meaning of the built environment: A nonverbal communication approach.* University of Arizona Press.

- Relph, E. (1976). *Place and placelessness.* Pion.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-03]

[DOI: 10.22034/JCR.1.1.4.1.5.18]

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained bye the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (https://creativecommons.org/version4/)